

امان نامه شمر برای حضرت عباس (ع)

در روز نهم محرم (تاسوعای حسینی) شمر بن ذی الجوشن با نامه‌ای که از عبيدالله داشت از "ثخيله" - که لشکرگاه و پادگان کوفه بود - با شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز نهم محرم وارد کربلا شد و نامه عبيدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد.



1. در روز نهم محرم (تاسوعای حسینی) شمر بن ذی الجوشن با نامه‌ای که از عبيدالله داشت از "ثخيله" - که لشکرگاه و پادگان کوفه بود - با شتاب بیرون آمد و پیش از ظهر روز نهم محرم وارد کربلا شد و نامه عبيدالله را برای عمر بن سعد قرائت کرد.

ابن سعد به شمر گفت: وای بر تو! خدا خانه ات را خراب کند، چه پیام زشت و ننگینی برای من آورده‌ای. به خدا قسم! تو عبيدالله را از قبول آنچه من برای او نوشته بودم بازداشتی و کار را خراب کردی... (1).

2. شمر که با قصد جنگ وارد کربلا شده بود، از عبيدالله بن زیاد امان نامه‌ای برای خواهرزادگان خود و از جمله حضرت عباس علیه‌السلام گرفته بود که در این روز امان نامه را بر آن حضرت عرضه کرد و ایشان نپذیرفت.

شمر نزدیک خیام امام حسین علیه‌السلام آمد و عباس، عبدالله، جعفر و عثمان (فرزندان امام علی علیه‌السلام که مادرشان ام‌البنین علیها‌السلام بود) را طلبید. آنها بیرون آمدند، شمر گفت: از عبيدالله برایتان امان گرفته‌ام. آنها همگی گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبر امان نداشته باشد؟! (2)

3. در این روز اعلان جنگ شد که حضرت عباس علیه‌السلام امام علیه‌السلام را باخبر کرد. امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای عباس! جانم فدای تو باد، بر اسب خود سوار شو و از آنان بپرس که چه قصدی دارند؟

حضرت عباس علیه‌السلام رفت و خبر آورد که اینان می‌گویند: یا حکم امیر را بپذیرید یا آماده جنگ شوید. امام حسین علیه‌السلام به عباس فرمودند: اگر می‌توانی آنها را متقاعد کن که جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند و امشب را مهلت دهند تا ما با خدای خود راز و نیاز کنیم و به درگاهش نماز بگذاریم. خدای متعال می‌داند که من بخاطر او نماز و تلاوت قرآن را دوست دارم. (3)

حضرت عباس علیه‌السلام نزد سپاهیان دشمن بازگشت و از آنان مهلت خواست. عمر بن سعد در موافقت با این درخواست تردید داشت، سرانجام از لشکریان خود پرسید که چه باید کرد؟ "عمرو بن حجاج" گفت: سبحان الله! اگر اهل دیلم و کفار از تو چنین تقاضایی می‌کردند سزاوار بود که با آنها موافقت کنی.

عاقبت فرستاده عمر بن سعد نزد عباس علیه‌السلام آمد و گفت: ما به شما تا فردا مهلت می‌دهیم، اگر تسلیم شدید شما را به عبيدالله می‌سپاریم وگرنه دست از شما برنخواهیم داشت. (4)

چهار حادثه مهم شب عاشورا

1. در شب عاشورا به "محمد بن بشیر حضرمی" یکی از یاران امام حسین علیه‌السلام خبر دادند که فرزندت در سرحد ری اسیر شده است. او در پاسخ گفت: ثواب این مصیبت او و خود را از خدای متعال آرزو می‌کنم و دوست ندارم فرزندم اسیر باشد و من زنده بمانم. امام حسین علیه‌السلام چون سخن او را شنید فرمود: خدا تو را بیامرزد، من بیعت خود را از تو برداشتم، برو و در آزاد کردن فرزندت بکوش.

محمد بن بشیر گفت: در حالی که زنده هستم، طعمه درندگان شوم اگر چنین کنم و از تو جدا شوم. امام علیه‌السلام پنج جامه به او داد که هزار دینار ارزش داشت و فرمود: پس این لباسها را به فرزندت که همراه توست بسپار تا در آزادی برادرش مصرف کند. (5)

2. امام حسین علیه‌السلام در سخنرانی شب عاشورا خبر از شهادت یاران خود داد و آنان را به پاداش الهی بشارت داد. در این مجلس "قاسم بن الحسن" به امام علیه‌السلام عرض کرد: آیا من نیز به شهادت خواهم رسید؟ امام با عطف و مهری فرمود: فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: ای عمو! مرگ در کام من از غسل شیرین‌تر است. امام علیه‌السلام فرمودند: آری تو نیز به شهادت خواهی رسید بعد از آنکه به رنج سختی مبتلا شوی، و همچنین پسرم عبدالله (کودک شیرخوار) به شهادت خواهد رسید.

قاسم گفت: مگر لشکر دشمن به خیمه‌ها هم حمله می‌کنند؟ امام علیه‌السلام به ماجرای شهادت عبدالله اشاره نمودند که قاسم بن الحسن تاب نیاورد و زارزار گریست و همه بانگ شیون و زاری سر دادند. (6)

3. امام علیه‌السلام در شب عاشورا دستور دادند برای حفظ حرم و خيام، خندق را پشت خیمه‌ها حفر کنند. حضرت دستور داد به محض حمله دشمن چوبها و خار و خاشاکی که در خندق بود را آتش بزنند تا ارتباط دشمن از پشت سر قطع شود و این تدبیر امام علیه‌السلام بسیار سودمند بود. (7)

4. مرحوم شیخ صدوق در کتاب ارزشمند "امالی" نوشته است: شب عاشورا حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام و 30 نفر از اصحاب به دستور امام علیه‌السلام از شریعه فرات آب آوردند. امام علیه‌السلام به یاران خود فرمود: برخیزید، غسل کنید و وضو بگیرید که این آخرین توشه شماست. (8)

-
21. همان، ج2، ص89.
 22. انساب الاشراف، ج3، ص184.
 23. الملهوف، ص38.
 24. ارشاد، شیخ مفید، ج2، ص91.
 25. الملهوف، ص39.
 26. نفس المهموم، ص230.
 27. الامام الحسین و اصحابه، ص257.
 28. امالی شیخ صدوق، مجلس30.